



گستره علم امام در اندیشه علمای شیعه

محمد رضا بهدار^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۰۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۳۰

چکیده

«علم امام» از مسائلی است که همواره اذهان علما و متفکران شیعی و حتی بسیاری از پیروان ائمه: را به خود مشغول کرده است. بدین روی، سبب ایجاد پرسش‌هایی از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در این باره شده است. با توجه به پرسش‌های متعددی که در این زمینه مطرح است، این نوشتار تنها از یک منظر به این مسئله می‌پردازد که آن، علم امام از منظر علمای شیعه است؛ به این که شعاع این علم چه مقدار است و تا کجا امتداد و وسعت دارد. با وجود وحدت نظر اندیشمندان شیعی در برخی حوزه‌های بحث علم امام، در بعضی موارد از جمله پرسش مزبور، پاسخ‌های واحدی دریافت نمی‌شود. و به طور کلی، همه نظریه‌ها را می‌توان در سه دیدگاه تقسیم کرد: رویکرد تردید و سکوت؛ رویکرد محدودیت علم امام؛ رویکرد احاطه علمی کامل امام به همه چیز.

واژگان کلیدی

امام، علم، علم غیب، علمای شیعه.

تبیین مسئله

در باب این که علما و متفکران شیعی، اعم از محدثان، مفسران، فقها، متکلمان و فلاسفه همگی بر این نظر متفقند که از شرایط لزوم امامت، اعلم بودن امام در احکام شرع و مسائل دینی است، شکی نیست (نک: مفید، ۱۴۱۳ق: ۷۰؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۱ق: ۴۲۹؛ طوسی، ۱۴۰۰ق: ۱۹۲؛ مجلسی، ۱۳۳۴ق: ۴۰)؛ حتی برخی از اندیشوران اهل سنت نیز آن را می‌پذیرند (نک: ابن خلدون، ۱۹۷۸، فصل ۵۳: ۳۴۴، ۲۱۶)، اما در این که محدوده و گستره این علم امام تا کجاست و چگونه است؟ و آیا بیش از علم به احکام، مسائل و معارف دینی، نیز از شرایط لزوم منصب امامت است؟ آیا امام به تمام امور مربوط به انسان و جهان، عالم است؟ اصلاً آیا آن‌ها علم غیب دارند و از گذشته، حال و آینده همه انسان‌ها و حوادث جهان و امور غیبی مطلعند؟ آیا ائمه اطهار: از درون و اسرار انسان‌ها باخبرند؟ آیا علم امامان: حضوری و فعلی است و در همه حال، از این آگاهی برخوردارند؟ یا حصولی و ارادی است و منوط به اراده و خواست آن‌هاست؟ این پرسش‌ها و امثال آن همواره پیش و روی اندیشمندان و محققان شیعی در رشته‌های گوناگون فقهی، تفسیری، کلامی، فلسفی و عرفانی بوده و درباره آن به بحث و تبادل نظر پرداخته‌اند. در ذیل به بررسی و تحلیل اجمالی مهم‌ترین دیدگاه‌ها و استدلال‌های آن‌ها در این زمینه خواهیم پرداخت.

با توجه به بیان دو دسته از آیات قرآن مبنی بر این که علم غیب در انحصار خداوند است و از دیگران نفی شده (انعام: ۵۹؛ هود: ۱۲۳؛ نمل: ۶۵) و از سویی، طرح آیتی که اطلاع از غیب را به غیر خدا با اذن خداوندی امکان‌پذیر می‌داند (جن: ۲۶ و ۲۷؛ آل عمران: ۱۷۹) و همچنین طرح روایات متعددی که به ظاهر متناظر می‌رسند، به گونه‌ای که در دسته‌ای از روایات، معصومان: علم غیب را از خود نفی می‌کنند و از سوی دیگر، دسته قابل توجهی (که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود) بر آگاهی گسترده امام از همه چیز و همه کس در همه احوال و زمان‌ها، حتی اطلاع از زمان و مکان و کیفیت شهادت خویش تصریح دارد، همه و همه پرسش‌ها و شبهات متعددی را در اذهان اندیشمندان و اصحاب ائمه:، حتی مردم عادی در صدر اسلام به وجود آورد. امامان شیعه نیز با توجه به شرایط و مقتضیات زمانه خویش و به فراخور حال مخاطبان، پاسخ‌هایی را بیان می‌فرمودند. در هر حال، طرح و بحث و مجادله‌های علمی، از آن زمان تا کنون بین علما در اکثر حوزه‌های علوم دینی، مطرح بوده است. این مباحث نزد اندیشمندان شیعی در اواخر قرن چهارم به بعد شدت بیشتری به خود گرفت، چنان که در اغلب آثار بزرگانی چون شیخ مفید (نک:

مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۱)، سید مرتضی (نک: سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۱۰۴، ۱۰۵) و شیخ طوسی (نک: طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۳، ۲۵۴) به پاره‌ای از این مناقشه‌ها اشاره شده است.

مشرب‌های گوناگون علما درباره قلمرو علم امام

در رابطه با محدوده و گستره علم امام و تبیین کیفیت و چگونگی علم غیب امام، تقسیمات متفاوتی را می‌توان ارائه داد. در این نوشتار، همه اقوال علمای شیعه را در سه دیدگاه عمده جمع کرده‌ایم که عبارتند از:

الف) تردید و سکوت در حدود علم امام

برخی بزرگان معتقدند، در باب نوع، کمیت و کیفیت علم امام، به نتیجه روشن و صریحی نمی‌توان دست یافت و ادله عقلی و نقلی هیچ‌کدام قضاوت صریح و مفید یقین در این باره به دست نمی‌دهند. از سوی دیگر، اعتقاد تفصیلی به حدود و خصوصیات علم امام لازم نیست؛ بنابراین، باید به اعتقاد اجمالی بسنده کرد و بهتر است حقیقت امر را به خود امام ارجاع داد. آن‌ها معتقدند، دلیل نقلی نیز نمی‌تواند ما را از این بن‌بست خارج کند، زیرا روایاتی که در این باره به دست ما رسیده‌اند، مورد اطمینان نیستند و مضامین گوناگونی دارند؛ از این رو، نمی‌توان نظر قاطع و صریحی ارائه کرد، چراکه بعضی روایات دلالت دارند بر این‌که امامان معصوم علیهم‌السلام ماکان و مایکون (آنچه بوده و خواهد بود) را می‌دانند (کلینی، ۱۳۶۵: ۱، ۲۶۱ و ۲۶۲)، وارثان علم پیامبرانند و کانون و معدن علمند (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق: ۱، ۵۶ و ۱۱۸) و از سوی دیگر، بعضی دیگر از روایات دلالت می‌کنند بر این‌که آنان علم غیب ندارند (نک: مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۳؛ نیز کلینی، ۱۳۶۵: ۱، ۲۵۷).

شیخ انصاری یکی از بزرگانی است که چنین اعتقادی دارد. او در تأیید این نظریه می‌نویسد:

اما مسئله اندازه دانسته‌های امام، از جهت فراگیر بودن و فراگیر نبودن و نیز چگونگی علم او به آن‌ها، از جهت متوقف بودن آن‌ها بر خواست امام، یا توقف بر توجه آن‌ها به خود شیء و یا عدم توقف بر آن، (احتمالاتی است) و از روایات گوناگون، چیزی که مورد اطمینان باشد به دست نمی‌آید؛ پس سزاوارتر آن است که علم آن را به خود ایشان واگذار کنیم (انصاری، ۱۴۱۱ق، ۱: ۳۷۴)

آیت الله محقق مشکینی رحمته‌الله نیز در حاشیه خود بر کفایة/لاصول روایات وارد شده در این باب را مفید قطع نمی‌داند، زیرا دلالتشان صریح و قطعی نیست؛ از سوی دیگر، ظن و گمان در اصول

دین حجیت ندارد و انسان در عقیده خویش باید از یقین پیروی کند (مشکینی، ۱۴۱۳ق، ۱: ۴۶۲، ۴۶۳).

تحلیل و بررسی این رویکرد

درست است که در کتاب‌های روایی، احادیث گوناگون و متناظری مشاهده می‌شود، اما این‌ها همگی قابل جمع و توجیه‌اند، به گونه‌ای که می‌توان احتمالات فراوانی درباره آن‌ها تصور کرد؛ مثلاً روایات نافی علم غیب، به جهت تقیه یا جلوگیری از غلو دوستان نادان بوده است. البته یکی از بهترین توجیهات در جمع‌بندی آیات (هود: ۱۲۳؛ جن: ۲۶) و روایات (نک: نهج‌البلاغه: خطبه ۱۲۸) این است که کسی جز خداوند متعال، غیب را بالذات و از پیش خود و مستقلاً نمی‌داند، ولی ممکن است آن را به پیغمبر برگزیده خود، تعلیم دهد. و بر اساس روایات متعدد، علم ائمه علیهم‌السلام نیز بالوراثه از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. بر این پایه، علم غیب امام بالوراثه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به وحی و تعلیم خداوند متعال، و علم خداوند ذاتی است (رشاد، ۱۳۸۴: ۱۶۵، ۱۶۹؛ جعفری، ۱۳۸۰، ۸: ۵۶).

البته قابل توجه است، این دسته از علما که تعداد قابل توجهی نیستند، ضمن پذیرش اصل اشتراط علم بودن امام اولاً، به سبب فراوانی روایات در این باب که گاهی با یکدیگر و یا با برخی آیات، به ظاهر تراحم دارند، مواجه شده‌اند؛ ثانیاً، گزارش‌های نقل‌شده از زندگی عادی و روزمره ائمه علیهم‌السلام مبنی بر بهره‌نجام از علم غیب خود در پیش‌برد امور و کارهای خویش، این بزرگان را دچار حیرت و سرگردانی کرده؛ از این رو، راه احتیاط را در پیش گرفته و حدّ و حدود و کمیّت و کیفیت این علم امامان را به خود آن‌ها واگذار کرده‌اند.

ب) محدود بودن قلمرو علم امام

برخی از علمای امامیه، آگاهی امام از غیب را نه تنها شرط برای امامت نمی‌دانند، بلکه آن را محدود به بعضی از موضوعات خارجی و رویدادها و حوادث می‌دانند. عبارات این دسته متفاوت است که در ادامه به برخی از این نظریات اشاره می‌شود.

شیخ مفید

به نظر می‌رسد، شیخ از طرفداران این نظریه است، چراکه می‌نویسد:

ائمه علیهم‌السلام از ضمایر بعضی از بندگان آگاه بودند و از هرچه باید بشود، پیش از شدن آن خبر داشتند؛ ولی این صفت واجبی در آنان، یا شرطی لازم برای امامت

نیست، بلکه تنها بدان جهت چنین می‌شود که خدا در حق ایشان اکرام می‌کند و این دانش را بدان جهت به آنان ارزانی می‌دارد که دیگران بهتر فرمان ایشان ببرند و به امامت آنان متمسک شوند. و این به طریق استدلال عقلی واجب نیست، بلکه برای آنان از جهت وحی و سمع واجب شده است، و اما به صورت مطلق گفتن که امامان از غیب آگاهند، خطایی آشکار است، چه این صفت تنها مخصوص کسی است که به خود از چیزها باخبر است، نه به علم مستفاد، و این جز مخصوص خدای عزوجل نیست (مفید، ۱۴۱۳ق: ۳؛ مکدموت، ۱۳۷۲: ۱۴۵).

شیخ مفید ابتدا عالم بودن امام (علیه السلام) را به ضمائر بعضی افراد نسبت داده، سپس با این که اصل عالم به غیب بودن امام را پذیرفته است، اما هیچ‌گاه این کلمه را برای امامان به کار نبرد؛ حتی بر این مطلب تصریح دارد که نمی‌توان معتقد شد، امام مطلقاً و به صورت مستقل عالم به غیب است، چراکه علم به غیب، ذاتاً مخصوص خداست: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵).

شایان ذکر است، شیخ مفید در تألیفاتش، مانند: *اوائل المقالات*، *مسائل العکبریه* و *الارشاد*، سخن و عبارتی که بر علم غیب داشتن امامان دلالت کند، مطرح نکرده‌اند؛ نهایت چیزی که آورده‌اند، مطالبی از قبیل داشتن اخبار غیبی و اطلاع از ضمائر برخی مردم و آگاهی از برخی پیش‌آمدهاست (مفید، ۱۴۱۳ق، ۱: ۳۱۳). در هر حال، گرچه برخی متفکران، به خصوص معاصران این موارد را از مصادیق علم غیب می‌دانند (نک: مظفر، ۱۴۲۲ق، ۶: ۳۶۶، ۳۶۷؛ سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۳۸)، اما به دلیلی که در صفحات بعد به آن اشاره می‌کنیم، ظاهراً اصرار داشته‌اند که از این واژگان (علم غیب) برای انبیا و ائمه (علیهم السلام) استفاده نکنند.

شیخ مفید هم‌چنین معتقد است، این گونه نیست که امام همیشه و همواره به همه حوادث و پیش‌آمدها علم داشته باشد؛ برای نمونه، وی در پاسخ به این پرسش که: آیا امام علی و امام حسین (علیهم السلام) از زمان و مکان شهادت خویش علم داشته است؟ و اگر داشته، چگونه رفتن به مسجد و کربلا توجیه می‌شود؟ می‌گوید: «اجماع شیعه تنها بر علم امام بر احکام شرع منعقد است» (مفید، ۱۴۱۳ق: ۷۰).

سید مرتضی

ایشان درباره علم غیب امام، موضع خاص صریحی اخذ نکرده است، چراکه از سویی، درباره علم انبیا و امامان به صنایع و مسئله نوشتن، سخنی دارند که می‌توان از آن استفاده کرد که ایشان شاید طرفدار محدودیت علم امام باشند (نک: سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۱۰۴)؛ از سویی

دیگر، ایشان با این که به انکار احاطه علمی و فعلی امام به همه معلومات با تمام جزئیات و تفصیل آن، معترف است، اما با وجود این معتقد است، امام می تواند به کلیات احکام علم فعلی داشته باشد، چراکه این ملکه را در نفسش دارد که هر گاه بخواهد، می تواند احکام جزئی را از قوانین کلی آن اخذ و استنباط کند. سپس بر ادعای خویش دلیل آورده که: از آن جا که احکام و مسائل جزئی در تمام ابواب فقهی غیرمتناهی است، محال و ممتنع است که علم آدمی به تفصیل و دفعتاً به آن ها تعلق گیرد (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۱۰۴، ۱۰۵).

پس برخی از علما همچون سید مرتضی و میثم بحرانی (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۶۷) بر این عقیده اند که امام به احکام شرعی و امور مربوط به دین علم دارد، اما علم فعلی وی تنها به کلیات احکام و معارف است و نمی تواند به تفصیل، به تمامی جزئیات امور و احکام بالفعل آگاهی کامل داشته باشد؛ از این رو به نظر می رسد، می توان این بزرگواران را در ردیف علمای قائل به محدودیت علم امام جای داد؛ مگر این که قائل شویم، هر کس که منکر علم فعلی امام به جزئیات معلومات است، لزوماً به معنای منکر عمومیت علم امام نیست.

محمد شهر آشوب مازندرانی

ایشان باور به آگاهی امام از تمام حوادث و امور غیبی را غلو در حق آنان می داند و عقلاً چنین عقیده ای را باطل شمرده، می گوید:

پیامبر و امام باید علوم دین و شریعت را بدانند، اما لازم نیست که غیب و حوادث گذشته و آینده را بدانند، زیرا چنین چیزی به مشارکت آنان با خداوند در همه معلومات منتهی می گردد، و دانسته های او نامحدود است؛ آنچه لازم است آن است که آنان برای خودشان عالم باشند... اما جایز است که بعضی از امور نهانی و حوادث گذشته یا آینده را به واسطه تعلیم الهی بدانند. (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۲، ۱: ۲۱۱).

امین الاسلام طبرسی

ایشان در موارد متعددی از تفسیر مجمع البیان این مطلب را متذکر می شود که اعتقاد به عالم به غیب بودن امامان، موجب خروج از دین است و هیچ یک از علمای امامیه چنین اعتقادی ندارد؛ لذا در ذیل آیه: «یوم یجمع الله الرسول فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انک علام الغیوب» (مأئده: ۱۰۹) می نویسد:

ابوسعید در تفسیر خود گفته است: این آیه، اعتقاد امامیه به این که امامان، آگاه به غیب هستند را ابطال می کند. من می گویم: این سخن ستمی است از او به این

طایفه، زیرا ما احدی از ایشان و بلکه احدی از مسلمانان را نمی‌شناسیم که یکی از مردم را متصف به علم غیب بداند و کسی که مخلوقی را بدین وصف موصوف کند، از دین جدا شده، و شیعه امامیه از این وصف مبراست (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ۳: ۴۰۳).

البته در این بین دانشمندان دیگری از امامیه، همچون ابوالفتح کراچی (بی‌تا، ۱: ۲۴۵) و شیخ طوسی (۱۳۸۲، ۱: ۲۵۳) چنین دیدگاهی داشته‌اند.

سیدعلی قزوینی

ایشان که از معاصران است، می‌نویسد:

آنچه از روایات، به دست می‌آید... چیزی بیش از علم به پاره‌ای از موضوعات جزئی و حوادث خاص به نحو قضیه مهمله نیست... پس سزاوار نیست، ترسی به دل راه داد به این‌که امکان دارد امام برخی رویدادهای خاصی را که مورد ابتلای سؤال‌کنندگان بوده و خداوند از راه‌های غیرعادی آن را برای او روشن نکرده است، نداند (موسوی، بی‌تا، ۱: ۱۵۸).

تحلیل و بررسی این رویکرد

۱. بیش از هر چیز نباید بین این‌که امام باید و لازم است احاطه علمی مطلق و فعلی به همه چیز و حقایق و مسائل غیبی داشته باشد، با این مطلب که امام این صفت و ویژگی را داراست، خلط کرد؛ بنابراین، اگر قائلان به محدودیت علم امام مرادشان از نفی احاطه علمی امام این است که شرط و واجب نیست، که امام چنین علمی داشته باشد، سخن آن‌ها منطقی و پذیرفته است، گرچه برخی با این عقیده مخالفند؛^۱ اما اگر مرادشان آن است که اصلاً امام چنین آگاهی و تسلطی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، چنین ادعایی با توجه به آیات و روایات فراوان و سخنان برخی بزرگان، محل تأمل است.

۲. هیچ‌یک از صاحب‌نظرانی که مخالف نظریه دوم هستند و معتقدند علم امام قابل تعمیم است، نگفته‌اند علم امام همچون علم خداوند است و هرچه خدا می‌داند، آن‌ها نیز به همان

۱. شاید اندکی از بزرگان، همچون علامه محمدحسین مظفر قائل به اشتراط چنین علمی فعلی و حضوری برای امام باشند (نک: ۱۴۰۲: ۱۱ و ۱۲).

کمیت و کیفیت آگاهی دارند، بلکه همگی تصریح دارند بر این که، از جهات گوناگون بین علم الهی با علم ائمه علیهم السلام تفاوت است.

بی‌شک علم خداوند، قدیم و پیش از معلومات است و عین ذات اوست و این علم ازلی، علت پدید آمدن تمامی معلومات و مخلوقات است، ولی علم امام در هیچ‌یک از این خصوصیات، شریک علم خداوند نیست، چراکه علم امام، حادث، عرضی و به تعلیم الهی است، و مغایر با ذات اوست؛ پس سزاوار نیست، کسی گمان کند که امام در این صفت شریک خداوند است، زیرا اوصاف این دو علم گوناگون است (نک: مظفر، ۱۴۰۲ق: ۱۱ و ۱۲ نیز شیروانی، ۱۳۸۵: ۳۵، ۳۶).

سیدعبدالحسین نجفی لاری می‌نویسد:

تفاوت‌های فراوانی بین علم باری تعالی و علم فعلی امام هست؛ از جمله از جهت قدم و حدوث و سبق و عدم و علیت و معلولیت و عینیت با ذات و عدم آن و غیر آن که دیگر مجالی برای توهم اتحاد بین دو علم و لزوم شرک باقی نخواهد گذاشت (لاری، ۱۴۱۴ق: ۲۹).

۳. نکته شایان ذکر در این رابطه آن است، با این که تمامی علمای شیعه اصل علم غیب امام را فی‌الجمله - و نه بالجمله - از ویژگی‌های امام دانسته‌اند، اما مشاهده می‌شود برخی از بزرگان در این باب موضعی سخت گرفته و به قائلان علم غیب امام، تاخته‌اند. حال باید بررسی کرد: اگر آنان چنین رویکردی به مسئله دارند، پس چرا این‌گونه تند موضع گرفته‌اند؟ به نظر می‌رسد، سر این مسئله در این نهفته است که باید از نظر تاریخی تحلیل کرد، منظور از عبارت «عالم به غیب» در آن دوران چه بوده است.

به نظر برخی اندیشمندان (صالح مازندرانی، ۱۳۸۸، ۶: ۳۲؛ و سبحانی، ۱۳۷۴: ۶۴ و ۱۸۷)، با توجه به روایات و نوشته‌های دانشمندان بزرگ دینی، به‌خصوص علمای متقدم، عبارت «علم غیب» تنها به معنای علم غیب ذاتی بود و فقط برای ذات باری تعالی، استعمال می‌شد نه برای غیر او؛ همچون لفظ «واجب‌الوجود» که فقط برای خداوند سبحان به کار می‌رود و یا به کار بردن صفاتی چون «خالق» و «رازق» برای خداوند. پر واضح است اگر منظور، واجب‌الوجود بالذات و خالقیت ذاتی، حقیقی و مستقل باشد، این اوصاف تنها مختص خداست؛ اما آیا اگر مراد از واجب‌الوجود، واجب‌الوجود بالغیر و خالق و رازق بالعرض و بالتبع باشد، اشکالی دارد برای غیر خدا به کار برود؟

بنابراین، این‌گونه موضع‌گیری به سبب آن است که علم غیب نزد ایشان، بر معنای خاصی دلالت داشته است. مراد آنان از «غیب» آن است که موجودی، ذاتاً بر همه چیز احاطه علمی

داشته باشد، که البته چنین چیزی به خداوند اختصاص دارد؛ لذا اگر انسانی با تعلیم الهی، از نهان و پنهان عالم آگاه شود، آن را علم غیب نمی‌نامند.

شاهد ما بر این نظریه، برخی روایات و گفتارهای دانشمندان است؛ از جمله:

۱. بعد از پایان جنگ جمل، علی علیه السلام در بصره خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه از برخی حوادث آینده خبر داد. یکی از یاران آن حضرت با تعجبی فراوان، به ایشان گفت: «لقد اعطیت یا امیرالمؤمنین علم الغیب»؛ آیا شما علم غیب دارید؟ آن حضرت در پاسخ او خندید و گفت: «لیس هو بعلم الغیب و انما هو التعلیم من ذی علم...»؛ این که من از حوادث آینده خبر می‌دهم، علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی نیست، بلکه به وسیله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من تعلیم داده شده است... (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۸؛ نک: ابن میثم، ۱۳۶۲، ۳: ۱۴۱-۱۳۸).

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی، به صراحت بر علم غیب خویش تصریح می‌کنند، اما خوف خود را از مسائلی چون غلو و مانند این‌ها این‌گونه بازگو می‌کنند:

به خدا سوگند، اگر بخواهم می‌توانم از همه خصوصیات هر کدام از شما که از کجا و چگونه و به چه هدف آمده‌اید و چه تصمیم دارید و خصوصیات دیگر خبر دهم، اما می‌ترسم که با این گونه خبرها نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید. (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵).

پس بعضی شیعیان و مخاطبان ساده ائمه علیهم السلام چون به نوعی به درک حقیقت علم غیب و تابع بودن علم غیب امامان بر علم غیب خداوند قادر نبودند، با مشاهده کوچک‌ترین علم غیب ائمه، آنان را در مرتبه نبوت و چه بسا خدایی نشانده و از غلو سر درمی‌آورند؛ بر این اساس، وقتی امامان احساس می‌کردند که در سائل یا مخاطب زمینه غلو وجود دارد، به سرعت به مقابله با آن برخاسته و علم غیب را از خودشان نفی می‌کردند؛ برای مثال، سدید از یاران نزدیک امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که من، ابوبصیر، یحیی بزّار و داودبن کثیر در مجلسی بودیم که حضرت با حالت غضبناک وارد شد و فرمود:

تعجب از اقوامی که گمان می‌کنند ما علم غیب می‌دانیم، در حالی که من قصد تنبیه کنیزم را داشتم و او فرار کرد و من نمی‌دانم در کدام یک از اتاق‌هاست.

سدیر ادامه می‌دهد: وقتی حضرت از مجلس خارج و وارد منزل خود شد، من، ابوبصیر و میسر وارد خانه ایشان شده و عرض کردیم: درباره گم شدن کنیز خود این چنین سخن می‌گویید، در حالی که ما می‌دانیم شما دارای علم کثیرید؛ البته نسبت علم غیب به شما

نمی‌دهیم. حضرت در پاسخ با اشاره با آوردن تخت بلقیس توسط شخصی که ذره‌ای از علم کتاب داشت، فرمود: «او قطره‌ای از علم کتاب داشت، اما تمام علم کتاب نزد ماست» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۷).

مولی صالح مازندرانی ذیل این روایت می‌گوید:

دل علی أن علم الغیب علم غیرمستفاد کعلم الله تعالی و علم الامام لما کان مستفادا منه تعالی لایکون علما بالغیب حقیقه و قد یسمی أيضا علما بالغیب نظرا الی تعلقه بالامور الغائبه و به یجمع بین الاخبار الی دل بعضها علی أنهم عالمون بالغیب و دل بعضها علی أنهم غیر عالمین به (صالح مازندرانی، ۱۳۸۸، ۶: ۳۲)

از این فراز تاریخی می‌توان به روشنی تحلیل کرد که حضرت در بیان موضع خود، حال عوام و خواص را ملاحظه می‌فرمودند.

۳. یحیی بن عبدالله بن حسن به امام هفتم علیه السلام گفت: فدایت شوم! اینان (گروهی از مردم) عقیده دارند شما «علم غیب» دارید. حضرت در پاسخ فرمود: «لا والله ما هی الا وراثه عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم؛ نه، به خدا قسم آنچه ما می‌دانیم، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده و از آن حضرت آموخته‌ایم (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲۶: ۱۰۲).

۴. کمال‌الدین ابن میثم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه تصریح می‌کند که منظور از علم غیبی که جز خدا نمی‌داند، علم غیبی است که بدون تعلیم و آموختن باشد و «علم غیب» بدون تعلیم، به خدا اختصاص دارد و جز خدا هر کس آگاهی از غیب پیدا کند، به تعلیم الهی بوده است. مراد ما از علم غیبی که آن را برای ائمه علیهم السلام نفی می‌کنیم، علمی است که بدون واسطه و اسباب باشد و ذاتی باشد نه مستفاد، و این فقط مخصوص خداست (بحرانی، ۱۳۶۲، ۳: ۱۴۰).

ج) تعمیم در قلمرو علم امام

بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران امامیه، هم از جنبه کمیت و هم کیفیت، آگاهی امام را گسترده‌تر از آنچه تا کنون تبیین شد، دانسته‌اند. به عقیده این دسته، امام معصوم از همه حوادث گذشته، حال و آینده اطلاع دارد و احاطه علمی او به حوادث و مسائل، اعم از امور دینی و غیر آن، بالاتر از آن است که در تصور آید. البته بیشترشان این امر را جزء شروط امام قلمداد نکرده‌اند، بلکه این صفت یکی از ویژگی‌های امامت است.

برخی اندیشمندان و حکمای شیعی و به طور کلی، بیشتر بزرگانی که مشرب فلسفی یا عرفانی داشته‌اند، چنین رویکردی دارند. نظریات آنان درباره انسان کامل، که مصداق اتم آن

معصومان علیهم السلام هستند، به خوبی روشن‌گر مقام علمی والای ولیّ خدا و احاطه علمی او به رویدادهای گذشته و آینده است. بنا بر این نظر، نه تنها ولیّ خدا از همه حوادث آگاه است، بلکه با متن واقعیت ارتباط و نوعی اتحاد وجودی داشته، همه کائنات در پیشگاه آنان خاضع و خاشعند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (حجر: ۳۰)، که این سجده مدبرات امور عالم، حاکی از خضوع همه عالم در برابر آنان است، و قرآن کریم دلیل این برتری را آگاهی آنان از «اسما» می‌داند (شیروانی، ۱۳۸۵: ۲۲).

آخوند خراسانی

بیان آخوند خراسانی رحمته الله علیه در این باره چنین است:

آری، کسی که مشمول عنایت خداوند باشد و جان پاکش به عالم لوح محفوظ، که از بزرگ‌ترین عوالم ربوبی است و اصل کتاب می‌باشد، اتصال یابد، حقایق آن‌چنان که هست نزد او هویدا می‌گردد؛ همان‌گونه که چه بسا برای رسول گرامی اسلام و برخی از اوصیا اتفاق می‌افتد و بر همه موجودات آن‌چنان که بوده‌اند و خواهند شد، معرفت پیدا می‌کند (خراسانی، ۱۴۱۲ق: ۲۷۹).

شیخ محمدحسین اصفهانی

ایشان مقام علمی امام را از آنچه آخوند گفتند، هم بالاتر می‌داند و در تعلیقه خود بر کلام نقل شده از صاحب کفایه می‌افزاید:

چرا چنین نباشد، حال آن‌که او در سیر خود به سوی عوالم قدسی، با عالم عقل کلی اتصال می‌یابد و مقام او مقام عقل نخستین می‌شود که از عالم نفس کلی، که همان عالم لوح محفوظ است، بالاتر است؟! گرچه عبارت صاحب کفایه اشعار به آن دارد که آخرین درجه صعود رسول گرامی در حرکت استکمالی او عالم محفوظ است (غروی اصفهانی، ۱۳۷۳، ۱: ۶۶۳).

شیخ محمدحسین مظفر

شیخ در کتابی مستقل با اقامه ادله متعدد، قائل به احاطه علمی امام آن هم مطلق، فعلی و حضوری به همه امور است؛ چنان‌که در عبارتی آورده:

مراد از «علم امام» در این مقام، آگاهی از موضوعات خارجی جزئی محض است، نه آگاهی از موضوعات احکام کلی، زیرا جهل امام به آن‌ها موجب کمبود در رتبه امامت و تنزل از آن مقام است؛ افزون بر آن‌که، بیان آن‌ها از ویژگی‌های

امام و وظایف اوست. هم‌چنین مراد از علم امام در این بحث اطلاع وی از احکام نیست، زیرا علم امام به آن‌ها باید حضوری باشد، چراکه روا نیست حکمی از او بپرسند و امام آن را نداند که در این صورت، حجت بر بندگان نبوده، بلکه امامتش باطل می‌شود. [هم‌چنین] علم امام شامل اطلاع بر زمان رستاخیز و اجل‌ها و مرگ‌ها و دیگر اموری که به ظاهر به خداوند متعال اختصاص دارد، نیز می‌گردد؛ حتی مواردی که آیه ذیل بیان کرده است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...» (لقمان: ۳۴)، زیرا روایات خاصی، با صراحت بیان می‌کنند که خداوند ائمه ما را بر اموری از این قبیل نیز آگاه کرده است (مظفر، ۱۴۰۲ق: ۱۲ و ۱۳؛ نیز شیروانی، ۱۳۸۵: ۳۶، ۳۷)

البته شیخ‌محمد رضا مظفر (نک: ۱۳۷۰: ۶۸) و سید نجفی لاری (نک: ۱۴۱۴ق: ۲۸-۳۰) نیز چنین دیدگاهی دارند.

امام خمینی علیه السلام

از دیدگاه ایشان خداوند متعال، انسان کامل و آدم نخستین را بر صورت جامع خویش آفرید و او را آیینه اسما و صفات خویش قرار داد. همه اسمای حق در نشئه انسانی ظاهر گشت و انسان به رتبه احاطه و جمع رسید. انسان کامل، جامع همه مراتب عقلی، مثالی و حسی بوده و عوالم غیب و شهود و آنچه در آن‌هاست در او منطوق است، چنانچه خداوند همه اسما را به آدم آموخت (بقره: ۳۱). انسان کامل با وحدت خود، واجد همه مراتب غیب و شهود بوده و با بساطتش جامع همه کتاب‌های الهی است (نک: امام خمینی، ۱۳۶۳: ۱۷، ۱۶).

علامه طباطبائی علیه السلام

ایشان علم امام به امور خارجی و رویدادها را بر دو قسم می‌داند و در بیان قسم اول آن معتقد است، امام در هر گونه شرایطی، به حقایق جهان هستی، به اذن خدا علم دارد؛ اعم از این که تحت حس باشند یا بیرون از دایره حس؛ مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده؛ چرا که از راه عقل، براهینی است که به موجب آن‌ها امام به حسب مقام نورانیت خود، کامل‌ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسما و صفات خدایی و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند، برای وی حقایق روشن می‌شود.^۱

۱. آنچه در این بخش از علامه طباطبائی نقل شد، برگرفته از مقاله «علم امام» است که همراه با پنج مقاله دیگر از ایشان در کتاب محمد در آینه اسلام منتشر شده است. به نقل از پژوهشی در علم امام، علی شیروانی، ص ۲۴.

علامه در پاسخ به این سؤال که: آیا موروثی بودن علوم آنان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با روایاتی که می‌فرماید: «اذا شأؤوا ان یعلموا عُلِمُوا» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۸) منافات ندارد؟ می‌فرماید:

گویا علم که به آنان داده شده، دو گونه است؛ بعضی از آن‌ها مثل بدیهیات ماست که از نظرشان غایب نمی‌شود و بعضی دیگر از آن محتاج به تأمل و توجه است، به گونه‌ای که هر گاه خواستند بدانند می‌دانند: «اذا شأؤوا علموا». دومی، مانند ملکه اجتهادی است که شخص مجتهد و فقیه دارد، که در اوقات عادی به آن توجه ندارد، ولی همین که مسئله‌ای یا مسائلی از او پرسیده شد و به حالت نفسانی خود توجه کرد، می‌تواند جواب آن مسائل را بدهد. امام نیز هر وقت به مقام نورانیت خود توجه کند، مطلب را می‌داند (رشاد، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

ایشان درباره علم تفصیلی امام به زمان و مکان و چگونگی شهادت خویش معتقد است، با توجه به مقام قرب بالای امام، هر چه را بخواهد به اذن خدا می‌تواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن (نک: طباطبائی، ۱۳۶۹: ۳۴).

آیت الله جوادی آملی

ایشان در تحلیل احاطه و سیطره علم امام آورده‌اند:

ائمہ علیهم السلام که کون جامع و دارای همه نشئات وجودی هستند، در مرتبه نورانیت و ولایت کلیه، یعنی مرحله تام، که حقیقت امامت آن‌هاست، به عنایت الهی مسلط بر همه عوالم هستی هستند و چیزی از احاطه علمی آنان مخفی نمی‌ماند؛ به بیان دیگر، تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی، حتی پلک زدن انسان‌ها، قیام و قعودشان، افتادگی برگ‌ها از درخت و... در معرض دید آن‌هاست و چیزی به نام زمان گذشته، حال و آینده برای آنان معنا ندارد... تفاوتشان با دیگران این است که دیگران به آن خزانه بی‌پایان راهی ندارند؛ لذا ممکن است دلشان بخواهد چیزی را بدانند ولی نتوانند، اما امامان معصوم علیهم السلام که کلیددار و خازن آن خزانه بی‌پایانند، هر چه را که بخواهند می‌توانند بدانند؛ از این رو، در روایات آمده است: «ان الامام اذا شاء ان یعلم علم» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۱: ۱۷۷، ۱۷۶).

به نظر ایشان، امامان، مظهر علم الهی‌اند؛ یعنی همان‌گونه که چیزی از حیطه علم بی‌پایان خدا مخفی نمی‌ماند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۳۱)، گستره علم ائمه اطهار علیهم السلام نیز همه موجودات نظام هستی را در برمی‌گیرد؛ اما در تفاوت این دو خاطر نشان کرده که

علم الهی استقلالی بوده، اما علم ائمه اطهار علیهم السلام تبعی و عرضی است و به منبع لایزال علم الهی مرتبط است و اساساً اگر تعلیم الهی و اتصال به علم بی‌پایان او نباشد، ائمه علیهم السلام نیز مساوی دیگران خواهند بود؛ لذا در روایات آمده است: اگر امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او می‌آموزد: «إذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله ذلک» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۸). اگرچه علم امام به اراده و خواست او بستگی دارد و هر چه را بخواهد بداند، خواهد دانست، اما اراده آنان تابع اراده و مشیت خداست و تا خدا اراده نکند، آنان نیز اراده نخواهند کرد، چراکه از امام هادی علیه السلام روایت شده است: «خداوند قلوب ائمه را محل اراده خویش قرار داده است. هرگاه خدا چیزی را بخواهد، آن‌ها نیز می‌خواهند.» معنای کلام خدا که فرمود: «شما چیزی را نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲۵: ۳۷۲)، همین است (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۱: ۱۷۸).

تحلیل و بررسی رویکرد سوم

چنان‌که ملاحظه شد، برخی اندیشمندان بر این عقیده‌اند که احاطه علمی امام آن‌چنان گسترده است که حتی شامل: علم‌الساعه، روز قیامت و... نیز می‌شود، و این برخلاف نظر برخی دیگر از علمای قائل به تعمیم علم امام است (نک: لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۲: ۹۷؛ سبحانی، ۱۳۷۴: ۱۶۱؛ مظفر، ۱۳۷۰: ۶۷؛ حر عاملی، ۱۳۵۷، ۷: ۴۴۱)؛ آن‌ها با توجه به برخی آیات و روایات، و هم‌چنین شواهدی که در زندگی پیشوایان دینی هست می‌گویند، گرچه امام به همه چیز و حقایق نهان و آشکار علم دارد، اما برخی امور بر او پوشیده می‌ماند و علم آن‌ها فقط مخصوص خداست.

قرآن در این باب می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (لقمان: ۳۴).^۱

در تفسیر قمی ذیل این آیه این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «بر این پنج شیء احدی از ملک مقرب و نبی مرسل اطلاعی ندارد، و این از صفات خداست» (قمی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۶۷).

۱. علاوه بر این، آیات دیگری بر اختصاص این علم به پروردگار دلالت می‌کنند؛ مانند: اعراف: ۱۸۷؛ طه: ۱۵؛ لقمان: ۳۴؛ احزاب: ۶۳.

در روایتی دیگر امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید:

خداوند علمی مخصوص خود دارد و کسی به غیر خودش آن را نمی‌داند و

علم دیگری دارد که فرشتگان مقرب و انبیای مرسل آن را می‌دانند و هر آنچه

انبیای مرسل می‌دانند، ما هم می‌دانیم (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۱۰).

علامه طباطبائی نیز همچون مظفر (نک: ۱۴۰۲ق: ۱۲، ۱۳؛ شیروانی، ۱۳۸۵: ۳۶، ۳۷) و

نجفی لاری (نک: ۱۴۱۴ق: ۲۸-۳۰) اعتقاد دارد که درست است علم به این موارد پنج‌گانه

مخصوص خداست، اما به واسطه تعلیم، برخی همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان می‌توانند به آن

موارد آگاهی یابند (نک: طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ۱۶: ۲۳۸). ایشان، روایاتی را که این موارد را نفی

می‌کنند، یا ضعیف دانسته‌اند، یا قابل توجیه؛ علاوه بر این، روایات معارض فراوانی داریم؛ از

جمله روایات بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده که این حضرات از آینده حال خود و

از زمان مرگشان و این‌که در چه سرزمینی از دنیا می‌روند خبر داده‌اند، و این روایات بسیار،

روایت مزبور و نظایر آن را تقیید می‌کنند، و حاصل مجموع روایات این می‌شود، که علم این پنج

امر مخصوص خداست و به کسی نداده، مگر آن کس که خود به وی تعلیم کرده است. البته در

این دسته از احادیث، روایاتی هست که قبول تقیید نمی‌کنند؛ مثلاً در آن‌ها آمده که حتی به

تعلیم الهی نیز کسی در این پنج مسئله آگاه نمی‌شود. اما به این روایات نباید اعتنا کرد، زیرا

روایات پیش‌گویی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آن قدر فراوان است، که نمی‌توان به سبب یک

روایت از همه آن‌ها چشم پوشید (نک: طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ۱۶: ۲۴۰).

۲. معلوم شد قائلان به رویکرد سوم، خود دو دسته‌اند؛ برخی معتقد به علم مطلق و فعلی و

حضور امامند و برخی قائل به علم ارادی و مشیتی امام. اما با توجه به سیره عملی پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در مواجهه با کارهای شخصی و اجتماعی خویش، و نیز با در نظر

گرفتن برخی روایات، از قبیل: «إذا اراد الامام ان يعلم شیئا اعلمه الله ذلك» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۸)،

به نظر می‌رسد این رویکرد مشهور علمای شیعه صحیح باشد که آگاهی معصومان علیهم السلام

به تمامی امور اعم از غیبی و غیر آن، به خواست و اراده آنان پیوند خورده است.

بدین‌سان، می‌توان دانش‌های آنان را به نام‌های در بسته همانند دانست که برای آگاهی از

محتوای آن، باید در نامه را گشود. ناگفته پیداست که این خواستن و دانستن، وابسته به وجود

مصلحت و گره‌خورده با حکمت الهی است؛ چه بسا امام نخواهد و در نتیجه، نداند.

بنابراین، آگاهی پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام از هر حادثه و جریانی، علم ارادی و مشیتی

است، نه علم فعلی و قهری (سبحانی، ۱۳۷۴: ۱۶۱).

دلایل موافقان تعمیم علم امام

برای اثبات این که احاطه علمی امام معصوم از چنین ویژگی‌ای برخوردار است که می‌تواند به تمامی امور عالم آگاهی یابد، می‌توان به ادله عقلی و نقلی تمسک جست.

ادله عقلی

چنان که پیش از این در کلمات متفکران و صاحبان این دیدگاه بیان شد، از آن جا که امام خود برگزیده الهی است، به واسطه تربیت نفس خویش و طی کردن مراحل تکامل نفس و مستعد شدن قوه عقل نظری و عملی به درجه‌ای از کمال می‌رسد که خود، کلام الهی را استماع و فرشتگان را مشاهده می‌کند و از آن سو، با قوه عملی، قدرت فاعلیت پیدا می‌کند و عالم ماده را تسخیر می‌کند؛ از این رو، با فرض اتصال نفس نبی یا امام معصوم به عالم عقول، دیگر حجابی برای نفس باقی نمی‌ماند و ملکوت همه امور بر او عیان می‌شود.

ملاصدرا در باب دامنه وسیع «علم نبی» تعلیلی دارند که از همان برای گستره علم امام نیز می‌توان استفاده کرد:

علم حقیقی همان یقین است که تنها از راه ایجاد زمینه اتصال نفس قدسی با ملائکه به دست می‌آید. اگر نفس، احتجاب به بدن و قوای آن و تعلق به دنیا و اخلاص در زمین نداشته باشد، به مبادی عالی و ملائکه مقربین، به خصوص به روح القدس که معلم انبیاست، متصل می‌گردد و در این هنگام، نقوش علمی و صفات کمالی در آن تلالو می‌کند، زیرا میان مجردات حجابی نیست و هیچ منع و تقصیر و بخلی در افاضه وجود ندارد، زیرا این امور از ویژگی‌های عالم ماده است (نک: ملاصدرا، ۱۳۶۶، ۶: ۲۷۵-۲۸۵).

آن دسته از بزرگانی که قائل به علم مطلق و فعلی امامند، یکی از دلایلشان این است که کامل‌تر بودن رسالت و امامت منوط به آن است که صفات رسول و امام، اتم صفات باشد و در صورتی چنین خواهد بود که علمش حضوری و بالفعل به همه امور و وقایع باشد، نه مشروط و مقید بر اراده و خواست، زیرا علم مشروط به اراده گرچه کمال و فضیلت است، اما بالاترین کمال و فضیلت نیست (مظفر، ۱۳۸۵: ۵۰).

ادله نقلی و روایی

بر کسی پوشیده نیست که در مقام تحقیق و داوری درباره حقیقت و گستره علم امامان معصوم علیهم‌السلام، پس از آیات الهی، یکی از بهترین منابع، سخنان حکیمانه خود معصومان علیهم‌السلام است.

درباره گستره علم امام، فقط به ابوابی در این مورد که خود متضمن روایات فراوانی‌اند، اشاره می‌شود:

۱. ائمه اطهار علیهم‌السلام، وارثان علم آدم و علوم جمیع انبیایند (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۱۴).
۲. امامان، نگهبانان و خزینه‌داران علم خدا در آسمان و زمین‌اند (مجلسی ۱۴۰۴ق، ۲۶: ۱۰۵).
۳. خداوند به آنان ملکوت آسمان و زمین را نشان می‌دهد، چنان‌که حضرت ابراهیم علیه‌السلام، ملکوت و مافوق عرش و پایین آن را مشاهده کرد (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۰۶).
۴. آن‌ها معدن علم خداوند، موضع ودایع رسالت، درخت نبوت و محل رفت‌وآمد فرشتگانند (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق، ۲: ۵۶؛ کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۲۱).
۵. این بزرگواران زمان فرا رسیدن مرگ و رویدادهای ناخوش‌آیند «علم منایا و بلایا» را می‌دانند و به اصل و نسب آدمیان و چگونگی داوری بین آن‌ها آگاهی دارند (نک: کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۱۹۶).
۶. ائمه اطهار علیهم‌السلام به حوادثی که در گذشته اتفاق افتاده و پیش‌آمدها و اتفاقاتی که در آینده تا روز قیامت به وقوع می‌پیوندد، آگاهی دارند «علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامة»؛ حتی به آنچه در آسمان و زمین است و به آنچه در بهشت و جهنم است، علم دارند (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۱۶۰؛ فروخ صفار، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۲۷، ۱۲۹).
۷. به ایشان علم‌الکتاب و تفسیر و تأویل قرآن عطا شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۷: ۱۸۱). با توجه به این ابوابِ روایی و امثال آن که هر کدام متضمن ده‌ها روایتند، پذیرفتن حتی یکی از آن‌ها برای ما کافی است که تردیدی در گستره علم امامان نداشته باشیم و آگاهی سرشار آن‌ها را از نهان و آشکار وقایع عالم، بپذیریم و اعتراف کنیم.

نتیجه

۱. ضمن اتفاق نظر همه علمای شیعی بر اعلم بودن امام و هم‌چنین پذیرش فی‌الجمله علم غیب آنان، متفکران اسلامی درباره احاطه علمی امام و کیفیت آن اختلاف نظر دارند؛ برخی با شک و تردید، سکوت را برگزیده، برخی دیگر قائل به محدودیت شده و بعضی دیگر تعمیم و احاطه علمی امام به همه چیز را پذیرفته‌اند.
۲. یکی از دلایل علمای دسته دوم این بود که در عصر معصومان علیهم‌السلام و نزدیک به آن، خودِ اهل‌بیت علیهم‌السلام این واژگان را برای خود نهمی می‌کردند؛ اما چنان‌که اشاره شد، چه بسا این به

سبب تقیه، یا به دلیل فهم ناقص و ضعیف مخاطب و جلوگیری از سوءاستفاده‌هایی همچون «غلو» بوده است.

۳. به نظر می‌رسد، از جمع‌بندی بین آیات و روایات می‌توان گفت، امام علاوه بر تعلیم و تعلم رسول اکرم صلی الله علیه و آله، همچنین به سبب تلاش و مجاهدت‌های شخصی و لطف و عنایت‌های خاصه الهی، توانسته با اتصال به عالم تعقل و شهود، ملکوت عالم را مشاهده کند و بر همه حقایق و امور عالم به اذن الهی واقف گردد. این چیزی است که امکان وقوع آن را هم عقل و برهان ثابت می‌کند و هم نقل بر آن صحه می‌گذارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خلدون، احمد، (۱۹۷۸)، مقدمه، بیروت، دارالقلم.
۳. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۱ق)، فرائد الاصول، بیروت، مؤسسة النعمان للطباعة و النشر و التوزیع.
۴. بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم، (۱۳۶۲)، شرح نهج البلاغه، بی‌جا، دفتر نشر الکتاب.
۵. _____، (۱۴۱۷ق)، النجاة فی القيامة فی تحقیق امر الامامة، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۶. جعفری، محمدتقی، (۱۳۸۰)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۱)، ادب فنای مهربان، قم، مرکز نشر اسراء.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسن، (۱۳۵۷)، اثبات الهداة بانصوص و المعجزات، شرح و ترجمه: احمد جنتی، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
۹. _____، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۰. حسینی لواسانی، سیدحسین، (۱۴۲۵ق)، نور الافهام فی علم الکلام، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم، (۱۴۱۲ق)، کفایة الاصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۱۲. خمینی، روح‌الله، (۱۳۶۳)، شرح دعای سحر، ترجمه: سیداحمد فهری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. رشاد، محمدحسین، (۱۳۸۴)، در محضر استاد علامه طباطبائی، قم، سما قلم.
۱۴. سبحانی، جعفر، (۱۳۷۴)، آگاهی سوم یا علم غیب، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۵. شریف رضی، محمد بن الحسین، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، محقق: صبحی صالح، قم، هجرت.
۱۶. شیروانی، علی، (۱۳۸۵)، پژوهشی در علم امام علیه السلام، قم، دارالفکر.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، قم، بیدار.

۱۸. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۴۱۲ق)، *المیزان فی التفسیر القرآن*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۹. _____، (۱۳۹۶ق)، بحثی کوتاه درباره علم امام، مقدمه: شهید محمد علی قاضی طباطبائی، تبریز، بی‌نا.
۲۰. طبرسی، امین‌الاسلام فضل‌بن‌حسن، (۱۴۰۸ق)، مجمع‌البیان، تحقیق و تعلیق: سیدهاشم رسولی محلاتی و سیدفضل‌الله یزدی طباطبائی، بیروت، دارالمعرفه.
۲۱. طوسی، محمدبن‌الحسن، (۱۴۰۰ق)، *الاقتصاد الی طریق الرشاد*، قم، منشورات مکتبه چهل ستون طهران.
۲۲. _____، (۱۳۸۲)، *تلخیص الشافی*، قم، انتشارات المحبین.
۲۳. _____، (۱۴۱۱ق)، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق: سیداحمد حسینی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۲۴. علم‌الهدی، سید مرتضی، علی بن‌الحسین، (۱۴۰۵ق)، *رسائل شریف مرتضی*، قم، دارالقرآن.
۲۵. غروی اصفهانی، محمدحسین، (۱۳۷۳)، *نهاية الدراية فی شرح الکفایة*، قم، سیدالشهدا عليه السلام.
۲۶. فروخ صفار، محمدبن‌حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۲۷. قمی، علی‌بن‌ابراهیم‌بن‌هاشم، (۱۴۰۴ق)، *تفسیر قمی*، قم، مؤسسه دارالکتاب.
۲۸. کراجکی، ابوالفتح، (بی‌تا)، *کنزالفوائد*، قم، دارالذخائر.
۲۹. کلینی، محمدبن‌یعقوب، (۱۳۶۵)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. لاری، سیدعبدالحسین، (۱۴۱۴ق)، *المعارف السلیمانیه فی کیفیت علم الامام و کمیته*، تحقیق و تعلیق: شیخ محمد جمیل حمّود، بیروت، مرکز جواد.
۳۱. مازندرانی، محمدصالح، (۱۳۸۸ق)، *شرح اصول الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. مازندرانی، محمد بن علی ابن شهر آشوب، (۱۳۸۲)، *مثنیاه القرآن*، قم، بیدار.
۳۳. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۳۴. _____، (۱۳۳۴)، *حق الیقین*، تهران، کتاب‌فروشی و چاپ‌خانه محمدعلی علمی.
۳۵. مشکینی، ابوالحسن، (۱۴۱۳ق)، *حاشیه کفایة الاصول*، قم، لقمان.
۳۶. مظفر، محمدحسین، (۱۴۰۲ق)، *علم الامام و کمیته و کیفیته عن طریق العقل و النقل*، بیروت، انتشارات الزهراء.
۳۷. _____، (۱۴۲۲ق)، *دلائل الصدق*، قم، مؤسسه آل‌البيت عليه السلام.
۳۸. مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۰)، *عقائد الامامیه*، قم، انتشارات الشریف الرضی.
۳۹. مفید، محمدبن‌محمد نعمان، (۱۴۱۳ق)، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، مؤسسه آل‌البيت عليه السلام لاحیاء التراث.
۴۰. _____، (۱۴۱۳ق)، *اوائل المقالات فی مذاهب و المختارات*، تهران، انتشارات دانشگاه.

۴۱. _____ (۱۴۱۳ق)، المسائل العکبریه، قم، کنگره شیخ مفید.
۴۲. _____ (۱۴۱۳ق)، امالی، قم، کنگره شیخ مفید.
۴۳. مکدرموت، مارتین، (۱۳۷۲)، اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه: احمد آرام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۴۴. موسوی قزوینی، علی، (بی تا)، الحاشیه علی قوانین الأصول، قم، مطبعه حاجی ابراهیم تبریزی.